

حضرت اعلی می فرمایند:

انا النّقطه الّتی ذوّت بها من ذوّت و انّنی انا وجه الله الّذی لا یموت ونوره الّذی لا یفوت
منم آن نقطه‌ای که هر صاحب وجودی، هستی خود را از او گرفته و منم آن صورت خداوند که نمی‌میرد و نور او که
خاموشی نمی‌گیرد

۱-مناجات جمال مبارک

۲-مناجات حضرت اعلی

۳- قسمتی از بیانات حضرت اعلی

۴-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۵- خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء

۶- بیانات حضرت ولی محبوب امرالله

۷-مختصری از شرح حیات مبارک

تنفس کوتاه

۸-مناجات

۹-بیان حضرت اعلی

۱۰-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۱۱- ورود حضرت باب به قریه (روستای) کلین

۱۲- ایمان منسوبان حضرت باب

۱۳- من ینظره الله

۱۴- نامه جناب انیس به برادر خود

۱۵- انیس عاشق صادق

۱۶-شرح شهادت

۱۷-زیارتنامه

۱۸-ذکر (یا الله المستغاث)

با تقدیم تحیات امنع ابهی بدینوسیلہ برنامه پیشنهادی جلسہ شہادت حضرت اعلیٰ تقدیم میگردد مطمئناً شما در استفاده از آن و یا گزینش بخشهایی از برنامه مخیر می باشید. امیدواریم فضای روحانی ومؤثری در کنار یکدیگر داشته باشید

- برای ایجاد تنوع میتوانید از فیلمها، سرودها و برنامه های مربوط به این بزرگداشت استفاده نمائید
- ساعت تلاوت زیارتنامه ۱ بعد از ظهر می باشد

همواره موفق باشید

۱-مناجات جمال مبارک

الهی الہی شہادت می‌دهم بر عظمت و عطا و عزت و بهای تو. تویی آن سلطانی که ضوضای اهل امکان ارادۀ ترا منع نمود و شئونات مطالع ظنون و اوہام تورا از مشیت باز نداشت. قدرت عالم تورا ضعیف نمود و کفر امم تورا از ذکر توحید منع نکرد. مخالفت عباد نعمتت را سدّ نمود. فغان اهل شقاق تورا از اشراق ممنوع نساخت. ای کریم، کلّ بر کرمّت گواہی داده و می‌دهند. فقیرانت را از بحر غنا محروم مکن و محتاجان را از ملکوت ثروتت منع نساز. تویی قادر و توانا و تویی دانا و بینا.

مجموعه آثار قلم اعلیٰ، شماره ۴۱، ص ۷۸

۲-مناجات حضرت رب اعلیٰ

یا الہی أنت تری موقفی فی وسط جبَلِ ہذا و تشہد علی صبری بانّی ما أردتُ إلاّ حُبَّکَ و حُبِّ مَنْ يُحِبُّکَ فَکَیْفَ اَنتِی
طلّعتَ حضرتکَ بعدَ مالا أری وجوداً لِنفسی فی تلقاءِ مدینِ عزّتکَ ولكنّ لَمّا أری حُزنی فی وحدتی و قُربتی اُنَاجیکَ بہذا
لَعَلَّ بِذَٰلِکَ تَطَّلُعُ عَلَی صُجُجِی اُمْنائُکَ و یدئوکَ فی حَقّی و اَنتِ تُجیبُہم رَحمتاً و فَضلاً فَشہد اَن لا اِلهَ اِلاّ اَنتَ عَلَیہ
مِنَ العِزّةِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجَلالِ وَالْفُدرتِ مِن دونِ اَن یلحِظَ او یعلَمَ ذَٰلِکَ اَحَدٌ مِن عِبَادِکَ لِاَنَّکَ کَمَا اَنتَ عَلَیہ لَن یَعرفَکَ
غَیْرَکَ .

ای خدای من جایگاه مرا در میان کوهساران می بینی و گواہی میدهی بر اینکه چگونه شکبیا و بردباری و جز مهر تو و مهر دوستداران تو در دل ندارم چگونه حضرتت را ثنا گویم با اینکه در برابر مقام عزتت خویشتن را از هستی بهره ور نمی بینم ولیکن چون در این همه تنهایی و بیکسی خود را اندوهگین می یابم زبان به مناجات میگشایم شاید از این راه بندگان برگزیده ی تو را به ناله و فغان خود آگاه سازم مگر اینان در حق من دعا کنند و تو این دعا را به فضل و رحمت خویش اجابت فرمایی پس شہادت می دهم کہ خدایی جز تو نیست بی آنکہ کسی بہ چشم دل در این سخن بتواند نگرست و معنی آن را بتواند دریافت زیرا تو را چنانکہ تویی جز تو هیچکس نشود.

و در این کور خداوند عالم بنقطه بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنع بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمیتوانند آیه بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصوّر کند بیقین مشاهده میکند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الاّ از نقطه مشیّت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب و هر گاه این امری بود که از قوّه بشر ظاهر میشد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان که هزار و دویست و هفتاد سال گذشت باید کسی بآیه اتیان کرده باشد با وجودی که کلّ با علوّ قدرت خود خواستند که اطفاء کلمات الله را نمایند ولی کلّ عاجز شده و نتوانستند...

بیان فارسی باب اول واحد دوم

و در توقیع مبارک خطاب به محمد شاه قاجار میفرمایند:

آنچه انسان تمنا دارد از خیر دنیا و آخرت نزد من است و اگر کشف حجب شود محبوب کلّ منم واحدی مرا منکر نخواهد شد ولی این ذکر عجب نیاورد حضرتت را بلکه مؤمن موحد که ناظر بخداوند است ما سوی را عدم بحث می بیند و قسم بحق که بقدر خردلی تمنای مال از آن حضرت ندارم و مالک شدن دنیا و آخرت را شرک محض میدانم زیرا که سزاوار نیست که موحد غیر را نظر نماید چه جای آنکه مالک شود او را و بیقین میدانم که مالکم کلّ موجود و مفقود را بتملیک حیّ معبود...

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای عبادِ حق و اماءِ رحمن،

عشق ز اول سرکش و خونی بُود تا گریزد آنکه بیرونی بُود

از لوازم حبّ صادق، تحمل بلایا و مَحَن سابق و لاحق است. عاشق مفتون همواره آغشته به خون است و مشتاق دیدار همیشه آواره ديار. فَنِعَمَ ما قال:

عاقلان خوشه چین از سرّ لیلی غافلند کین کرامت نیست جز مجنون خرمن سوز را

لهذا در جمیع قرون و اعصار، ابرار، هدف تیر بلا بودند و مقتول سیف جفا. گاهی جام بلا نوشیدند و گهی سمّ جفا چشیدند و دمی آسایش و راحت ندیدند و نَفَسی در بستر عافیت نیارمیدند؛ بلکه عقوبت شدید دیدند و بار محنت هر یزید کشیدند و در سجن و زندان دل از جهان و جهانیان بریدند. لهذا اکثر اولیای الهی در مشهد فدا شهید گردیدند. صبح هُدی، حضرت اعلی در افق فدا افول فرمود؛ حضرت قدّوس به دلبر شهادت کبری، مانوس شد؛ جناب باب در قربانگاه عشق فتح باب نمود؛ حضرت وحید در میدان جانبازی، فرید گشت؛ جناب زنجانی در دشت بلا قربانی

شد؛ حضرت سلطان الشهداء به مشهد فدا شتافت؛ جناب محبوب الشهداء در قربانگاه الهی بشارت کبری یافت؛ حضرت اشرف در معرض شهادت به شرف عظیم مشرف گشت؛ حضرت بدیع در مورد فنا سبحان ربی الابهی گفت؛ شهدای ارض "یاء" (یزد) صهبای شهادت کبری را به نهایت حلاوت نوشیدند، شهدای شیراز در میدان عشق با نغمه و آواز جانبازی نمودند. کشتگان دشت نیریز از جام لبریز سرمست گشتند؛ شهدای تبریز در میدان جانفشانی شوری انگیختند و رستخیزی نمودند؛ جانبازان مازندران رب اخیتم علینا هذه الکأس الطافحة بالرحیق فریاد نمودند؛ شهدای اصفهان به نهایت روح و ریحان جانفشانی کردند. خلاصه، نوک خاری نیست کز خون شهیدان سرخ نیست و ارضی نیست که به دم عاشقان رنگین نگردد. مقصود این است تا بدانید که تحمل بلایا و محن و شهادت در سبیل ذوالمین از آئین دیرین عاشقان است و منتهی آرزوی مشتاقان. پس شکر کنید خدا را که از این ساغر، جرعه ای نوشیدید و از بلایای سبیل آن دلبر، سم قاتلی چشیدید. این زهر نه، شهد و شکر است و این تلخ نه، قند مکرر است... در هر دم باید صد شکرانه نمود که مورد بلا در سبیل هدی شدید و معرض جفا حباباً به حضرت کبریا گردیدید. عاقلان از حلاوت این کأس، بی خبر و عاشقان از نشئه این باده، سرمست و پر طرب. هر دیده بینا که روی آن دلبر رعنا دید، آشفته گردید جانفشانی نمود و هر گوش شنوا که آن نغمه ربانی بشنید، مستمع از فرط طرب جانبازی فرمود. پروانه عشق، حول سراج الهی بال و پر بسوزد و سمندر حب در آتش عشق برافروزد. مرغ بیگانه را از حرارت این آتش بهره و نصیب نه و طیر ترابی را در این دریای الهی خوض و شنایی نیست. الحمدلله شما ماهیان این دریائید و مرغان این صحرا و پروانه های این شمع و بلبلان این چمن و علیکم البهاء الابهی. ع ع"

مأخذ: مکاتیب حضرت عبدالبهاء، جلد ۶، ص ۱۲۷

۵-خطابه مبارکه حضرت عبدالبهاء

۰۰۰ ظهور حضرت باب عبارت از طلوع صبح است چنانکه طلوع صبح بشارت به ظهور آفتاب می دهد همین طور ظهور حضرت باب علامت طلوع شمس بها بود یعنی صبحی بود نورانی که آفاق را روشن کرد و آن انوار کم کم نمایان شد تا عاقبت مهر رخشان جلوه نمود. حضرت باب مبشر به طلوع شمس بهاء الله بود و در جمیع کتب خویش بشارت به ظهور حضرت بهاء الله داد حتی در اول کتابی که موسوم به احسن القصص است می فرماید: "یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ما تمیت الا القتل فی سبیلک". نهایت آرزوی حضرت باب شهادت در این سبیل بود این تاج سلطنت ابدیه را بر سر مبارک نهاد که جواهر زواهرش قرون و اعصار را روشن نماید. حضرت اعلی روحی له الفداء صدمات بسیار شدید دید. در اول امر در شیراز در خانه خویش حبس بود. بعد از آنجا به اصفهان حرکت فرمود. علمای آنجا حکم به قتل دادند و نهایت ظلم و اعتساف روا داشتند. حکومت حضرت را به تبریز فرستاد و در ماکو حبس شدند و از آنجا به قلعه چهریق برای حبس فرستادند. ضرب شدید دیدند و اذیت بی پایان کشیدند. آخر الامر به تبریز مراجعت دادند و هزاران گلوله به سینه مبارکش زدند؛ لکن از این شهادت شمعش روشن تر شد و علمش بلندتر گردید و قوه ظهورش شدیدتر گشت تا حال که در شرق و غرب اسم مبارکش منتشر..

۶-بیانات حضرت ولی محبوب امرالله

در تاریخ ۱۹ ماه ژوئن سال ۱۸۵۰ میلادی حضرت اعلی را از زندان چهریق به تبریز بردند. به شهری که چندی بعد سینه مطهرشان هدف گلوله های بی شمار قرار گرفت. حضرت اعلی در همان ایامی که در سجن ماکو و چهریق بودند «...احیانی که از لحاظ طلوع مواهب و تأییدات الهیه و نزول آیات و بینات رحمانیه در اعلی ذروه جمال و کمال و از

نظر شدائد و مصائب از تلخ ترین و مظلم ترین دقایق حیات مبارک بشمار میرفت چون آیام شهادت خویش را نزدیک یافتند اهل بیان را به قرب ظهور موعود بشارت دادند و به اشراق شمس معبود دلالت فرمودند و با توجه به دو مقصد قویم و دو رسالت عظیم خود یعنی ابلاغ پیام مستقل الهی از یک طرف و تبشیر ظهوری اعظم و اجل از ظهور خویش، از طرف دیگر به تدوین احکام و تشریح حدود و نزول ادعیه و اذکار و صدور رسالات و خطابات که چون سیل از قلم مبارکش منهمر میشد قناعت ننمودند بلکه میثاق کلی الهی را که به موجب نصوص مقدسه از اول لا اول به وسیله انبیاء و سفراء الهی از من علی الارض اخذ گردیده با عهد و پیمان اخص خویش تکمیل نمود و قلوب و افکار را به قیام نفس مقدسی که ظهورش را اعلی ثمره شجره بیان توصیف می نمود متوجه ساخت... حضرت باب بر خلاف انبیای سلف که عهد و میثاقشان پیوسته تلو رموز و اشارات مذکور و ضمن تلویحات و کنایات مستور بود بشارت ظهور بعد را با مضامین روشن و صریح بیان فرمودند و نیز مباین آنچه حضرت بهالله معمول و عهد و میثاق خود را در کتاب مخصوص مرقوم و به نام "کتاب عهدی" باقی گذاردند حضرت باب این وعود و اشارات را در سراسر کتاب بیان فارسی که مخزن احکام و اوامر دور بیان است در موارد لاتحصی و تحت الفاظ و عبارات شتی ذکر فرمودند و این آثار و بشارت جز در موارد معینه که متعمداً در پرده حجاب ملفوف است اکثر روشن و کامل و صریح و قاطع است....

قرن بدیع جلد اول - صفحات ۱۵۸ تا ۱۶۰

۷-مختصری از شرح حیات مبارک

در سال ۱۲۲۳ ه.ش. (۱۸۴۴ میلادی) جوانی از اهالی شیراز به نام سید علی محمد خود را مؤسس دیانتی نوین معرفی کرد، دیانتی که بسیاری از سنت‌های کهنه جامعه را مردود اعلام می‌نمود و بر ارتقای مقام زنان، تعلیم و تربیت همگانی و ادامه‌دار بودن ظهور پیامبران الهی تأکید داشت. ایشان خود را دروازه‌ای نمادین، میان اعصار گذشته و آن آینده با شکوه و روز عظیمی که همواره بشریت در انتظار آن به سر برده بود معرفی کردند و از این رو لقب باب را برای خود برگزیدند. حضرت باب اعلان نمودند که هدف اصلی ایشان هموار ساختن مسیر برای ظهور عظیم‌تری است و ایشان بشارت‌دهنده به آئین جدیدی هستند که عصر یگانگی و وحدت را در تاریخ بشریت رقم خواهد زد. تعالیم پیشرو و پیام تحول‌آفرین حضرت باب، نهضتی را به وجود آورد که در مدتی کوتاه ده‌ها هزار نفر از هر طبقه و قوم و پیشه‌ای به آن گرویدند و لرزه به اندام نظام اجتماعی کهنه و فرسوده آن روز ایران انداخت. برخی از علمای دین و پیروان آن‌ها که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند، به مخالفت با حضرت باب پرداختند ولی تأثیر قوه کلام ایشان و شخصیت ملایم اما پراقتدارشان، افراد بسیاری را تقلیب نمود و روز به روز بر تعداد پیروان ایشان افزوده می‌شد. هر چه پیام حضرت باب بیشتر انتشار می‌یافت، آزار و اذیت‌ها نیز شدیدتر می‌شد. هزاران تن به زندان، شکنجه و تبعید گرفتار شدند و به فجیع‌ترین شیوه‌ها کشته شدند. خانه‌هایشان غارت و تخریب شد، اموالشان مصادره گردید، اما تا نفس آخر بر اعتقاد خویش ثابت ماندند. حکومت وقت برای ریشه‌کنی دیانت جدید، حضرت باب را به دورترین نقاط ایران- ماکو و چهریق در آذربایجان و در نزدیکی مرز ترکیه- تبعید کرد تا به تصور و خیال خود این نهضت، خاموش شود و تعالیمش فراموش گردد؛ غافل از این که هیچ قدرت بشری نمی‌تواند شعله فروزان امرالهی را خاموش نماید. حضرت باب به هر کجا که می‌رفتند با گذشت مدت کوتاهی، مورد ستایش ساکنین و افرادی که با ایشان در تماس بودند قرار می‌گرفتند. در نهایت، صدراعظم وقت - امیرکبیر- و مجتهدان، چاره را در این دیدند که حضرت باب را اعدام نمایند و به گمان خود به این غائله پایان دهند.

روز ۱۸ تیر ۱۲۲۹ ه.ش. (۹ ژوئیه ۱۸۵۰) حضرت باب در حالی که فقط ۳۱ سال سن داشتند به همراه یکی از پیروان جوان خود در میدان سربازخانه تبریز به ضرب ۷۵۰ گلوله تیرباران شدند. آخرین سخنان حضرت باب خطاب به جمعیتی که آن روز در آن محل حضور داشتند چنین نقل شده است: «ای مردم اگر مرا می‌شناختید، مثل این جوان که آجل(برتر) از شماست در این سبیل(راه) قربان می‌شدید. روزی خواهد آمد که مرا بشناسید و لکن در آن روز من در میان شما نخواهم بود»

امروز، آرامگاه حضرت باب همچون نگینی بر قلب کوه کرمل در مرکز جهانی بهائی در شهر حیفا، در میان طبقاتی از باغ‌های با شکوه در نهایت اقتدار و جلال می‌درخشد و هر شب به یاد شب‌های تاریک و تنهای تبعید، صدها چراغ کوه کرمل را نورباران می‌کنند.

۸-مناجات

هب لي يا الهي كمال حبك ورضاك واجذب قلوبنا بانجذاب نورك يا برهان يا سبحان وانزل علي نفحاتك في آناء الليل
واطراف النهار بجودك يا منان

۹- بیان مبارک حضرت اعلی

هر گاه با وجود این، مستحق قتل، به ذات مقدس الهی که مشتاقم به موت، اشد اشتیاق طفل به ندی اُمش، بسم الله و بالله منتظر حکم و راضی به قضا خداوندم و این حکم، احلی است در نزد من از عسل از ید غیر، این مختصری از حال خودم در مقام فقر و فخر که اظهار نمودم و این مرحله هم امروز ظاهر است...سنگ ریزه های ارض مامور بها اسم مرا می شناسند اگر چه به رسم عارف نباشند

نقطه اولی ص ۱۰۹

۱۰-لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هوالبهی

ای فَرع جلیل سدره مقدسه مبارکه، جمال قدم و اسم اعظم روحی الحبتائه الفدا در وقتی که در حیفا تشریف داشتند موقعی را در جبل کرمل به کزات مرّات تعریف فرمودند که آن محلّ بسیار با صفا و لطافت و نصارت و نظارت است و امر فرمودند که آن محلّ را به هر قسم است بگیرند بسیار بسیار میل مبارک به گرفتن آن محلّ بود . چهار سال پیش به هر وسیله بود آن محلّ گرفته شد و جزئی ترتیبی داده شد و مهیا گشت. پس سفارش مخصوص به رنگون داده شد و مکاتیب متعدده مرقوم گشت و نقشهء صندوقی از رخام آن صفحات که در جمیع جهات معروف است کشیده

شد و ارسال گشت و به مشقت زیاد يك پارچه منبت اتمام شد و بوسائط چندی حمل به اینجا گشت و البته در بین راه در ورود به بعضی از شهر ها چه شد مسموع آن جناب گشته خالصه با صندوقی از بهترین خَشَب هندوستان چندی پیش وارد گشت . و يك سال قبل از اینجا جناب آقا میرزا اسد الله را مخصوص فرستادیم تا آن که با تخت روان جسد مطهر و هیکل مقدّس و عرش عظیم روحی لترتبه الفدا را از ایران با کمال توقیر و خضوع و خشوع و احترام با چند نفر احباب حمل نموده وارد ارض مقدّس نمودند. حال در جبل کرمل مشغول بنیاد مقام مقدّس هستیم و انشاء الله شما را نیز میخواهیم تا با ما در سنگ و گل کشی در آن مقام مقدّس مبارک شریک و سهیم گردی و اقتباس فیوضات غیر متناهیه نمائی و به این شرف اعظم موفق گردی....فی الحقیقه چنان سرور و حُبوری دست داده که وصف نتوانم زیرا آن عرش مقدّس بسیار مورد اهانت اهل ظلمت شده بود الحمد لله به عون و عنایت جمال قدم چنین اسباب فراهم آمد که در نهایت عزّت جمیع اسباب مهیا گشت که محلّ حیرت کلّ خواهد شد.

ع ع

منتخبات مکاتیب ج ۴ ص ۶۸-۶۶

۱۱- ورود حضرت باب به قریه (روستای) کلین

نهم فروردین سال ۱۲۲۶ شمسی (۲۹ مارچ سال ۱۸۴۷ میلادی)

نبیل زرنندی مورخ شهیر بهائی به نقل از ملا عبدالکریم قزوینی وقایعی از زمانی که حضرت اعلی در قریه کلین بودند نوشته اند که مطالب زیر از قسمت های مختلف تاریخ امری گرد آوری شده است:

قریه یا روستای کلین مکانیست نزدیک طهران که حضرت اعلی در مسیر حرکت به سمت تبریز در تاریخ ۹ فروردین سال ۱۲۲۶ شمسی حدود دو هفته در آنجا اقامت گزیدند، در مسیر عزیمت ایشان با مأمورین دولتی از کاشان به سمت طهران نامه ای از میرزا آقاسی به محمد بیگ ارسال شد با این مضمون که حضرت باب را به قریه کلین ببرند و در آنجا برای ایشان خیمه ای مهیا کنند تا دستور بعدی اعلام شود. حضرت اعلی از مشاهده آرامش و خرمی این مکان بسیار مسرور گشتند و از طرفی در تاریخ ۱۴ ربیع الثانی ۱۲۶۳ قمری که مصادف با دوازدهمین روز نوروز سال ۱۲۲۶ شمسی بود با نامه سر به مهر و هدایای حضرت بهاءالله که توسط جناب ملا محمد خوئی و جناب ملا محمد مهدی کندی که به آن حضرت تقدیم شد فرح و سرور خاصی ایشان را در بر گرفت. این دو مسافر به قصد تحویل هدایا و نامه حضرت بهاءالله از طهران به قریه کلین رفته بودند. در همین مکان بود که حضرت اعلی توقیعی به محمد شاه پادشاه وقت ایران مرقوم داشتند . از نفوس دیگری که در قریه کلین به حضور حضرت اعلی رسیدند سیدحسین و برادرش سیدحسن بودند و چون قرار شد هیکل مبارک دو نفر را به همراه خود داشته باشند آن حضرت این دو برادر را انتخاب فرمودند که در رکاب مبارک حرکت کنند، همان طوری که در تاریخ قید شده سیدحسین به کتابت آیات و کتابت نزول الواح مامور شد و سیدحسن مباشرت امر خرید و دیگر کارها گردید. سیدحسین معتمد حضرت باب و مخزن وصایای طلعت وهاب بود تا شهادت آن حضرت در تبریز اتفاق افتاد.

خبر شهادت جناب خال اعظم و وفات یگانه فرزندش حاج سید جواد و فاجعه غم انگیز شهادت مظلوم آفاق را چون عائله مبارک طاقت شنیدن آن همه مصیبت را نداشتند ، مردان خانواده پس از چند ماه به اطلاع مادر و حرم مبارک و خواهرشان رساندند.

به دنبال این اخبار وحشت زا همگی افراد عائله مبارک دچار ماتم و عزا گردیدند مخصوصا والده حضرت ،تاب و توان اقامت در آن خانه حتی شیراز را نداشتند. و بالاخره به عزم اعتکاف در عتبات عالیات به اتفاق حاجی مبارک ،خادم با وفای ان حضرت راهی و ساکن کربلا گشتند. لذا حرم مبارک چون در بیت مبارک تنها میشدند به منزل خواهر خود حرم جناب خال اعظم نقل مکان نمودند. اگر چه همه اعضای فامیل حضرت باب به شخصیت روحانی والای ایشان مقرر و معترف بودند و احترامات صمیمانه را نسبت به آن حضرت مراعات مینمودند ولی به غیر از حرم مبارک و جناب خال اعظم تا آن زمان کسی از فامیل به مقام شامخ حضرت نقطه اولی به عنوان موعود دیانت اسلام ایمان نداشت.

خدیجه بیگم نه تنها همسر محبوب خود بلکه مولا و مقتدای بزرگوار خویش را از دست داده بودند و آرزو داشتند با ایمان آوردن یکی از افراد خانواده ، هم صحبتی پیدا نمایند که بتوانند درد درونی خویش را که جانشان را میگذاخت با او در میان گذارند و در غم با ایشان شریک گردند.

زهرا بیگم همشیره حرم پسر باذکاو و فعالی به نام میرزا آقا داشت و حضرت حرم به او محبت داشتند به تدریج با او وارد مذاکرات امری شدند و این جوان حدود ۱۴ ساله با استمداد از نورانیت ضمیر خود و تأیید الهی به امر مبارک ایمان آورد و این اقدام مهم موفقیت بزرگی را در پی داشت . میرزا آقا...مصدر خدمات بزرگی گردید .پدر و مادر خود را تبلیغ کرد و سپس با جناب خال اکبر وارد مذاکرات امری شد و ایشان را به تحری حقیقت توصیه و تشویق نمود و جناب خال اکبر در بغداد به حضور حضرت بهاء الله مشرف شد و کتاب ایقان در پاسخ سؤالاتش نازل گشت.و سبب ایمان جناب خال و هزاران نفر در جهان گردید.

منسوبان آستان طلعت اعلی ص ۱۵۱

۱۳-من یظهره الله

بعلاوه در تعبیر باب همه آیات قرآنی در نهایت اشاره ای به ظهور اوست کما اینکه همه آیات بیان به قول باب اشاره به ظهور موعود بیان است: "در بیان هیچ ذکری نیست مگر او (من یظهره الله) لعل در وقت ظهور، مشاهده حزن نفرماید از مؤمنین بخود که در غیب به او ایمان آورده و کل منتظر لقاء او هستند." (بیان فارسی) بعنوان مثال آیات قرآنی آکنده از ذکر روز قیامت و نیز لقاءالله یا دیدار خداست. اما باب توضیح می دهد که قیامت اشاره به ظهور بعد یعنی ظهور باب است و چون دیدار خدا ناممکن است پس منظور قرآن از لقاء الله دیدار و ملاقات با مظهر خدا یعنی پیامبر بعد است. همچنین در احادیث اسلامی مکرر آمده است که همه کتابهای آسمانی در قرآن و همه قرآن در فاتحه و همه فاتحه در بسم الله الرحمن الرحیم و همه بسمله در باء است. باب بیان می کند که بسم الله الرحمن الرحیم از نوزده حرف تشکیل شده است و این مطلب اشاره به حقائق قدسی ادیان دارد که باید در ظهور بعد به شکل باب و هجده حروف حی او ظاهر گردند و از این روست که شماره نوزده در قرآن پدیداری محوری می شود.

باب و آئین بابی به قلم دکتر نادر سعیدی

هُوَ الْعَطُوف

قبله گاه، احوالم بحمدالله عیبی ندارد، لِكُلِّ عُسْرٍ يُسْرٌ. اینکه نوشته بودید این کار عاقبت ندارد پس چه کار عاقبت دارد؟ باری ما که از این کار رضایتمندی داریم بلکه شکر این نعمت، نمی توانیم بجا آریم و منتهای امر کشته شدن در راه خداست و این زهی سعادت و قضای خداوندی بر بندگان جاری خواهد شد. تدبیر، تقدیر را بر نمی گرداند. ماشاءالله کان لا حول و لا قوة الا بالله. قبله گاه، آخر دنیا مرگ است، کل نفس ذائقة الموت. اجل محتوم که خداوند عز و جل مقدر فرموده است اگر مرا درک کرد پس خداوند خلیفه من است بر عیال من و توئی وصی من هر طور که موافق رضای الهی است رفتار خواهید و هر چه بی ادبی و خلاف مراسم کوچکی نسبت به آن جناب صادر شده عفو فرمائید. طلب حلیت از همه اهل خانه از برای من بنمائید و مرا بخدا بسپارید حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ"

۱۵- انیس عاشق صادق

در روز شهادتش خواهرش فرزند دوساله اش را به سربازخانه برد و چندین بار پایش را بوسید و با چشمی گریان او را به پیغمبر و قرآن قسم داد که لا اقل تقیه کن که در شریعت اسلام در موقع ضرورت ممدوح است و امر امام صادق است و به من و مادر و زن و فرزندت ترحم نما. به خواهرش اینطور گفته است:

گردن نهادم الحکم لله

گرتیغ بآرد درکوی آن ماه

من آرزو داشته ام که به این روز برسم. خدا را شاکرم که به این نعت مرزوق شدم. تو صبور و شکیبای باش. عنقریب اشخاصی ظاهر می شوند که ما را حمد و ثنا گویند و به جای قومی که فتوی به قتل ما داده و میدهند در راه محبت ما جانفشانی خواهند نمود. میرزا محمدعلی را هم باحضرت باب برای فتوای قتل بردند. ملا محمد ممقانی به فزاشبازی گفته بود:

این پسر دیوانه است و بر دیوانه حرجی نیست که موجبات استخلاص او را فراهم سازد". ولی آقا میرزا محمد علی در جوابش گفته است، "آخوند، تو دیوانه شده ای که فتوای قتل قائم آل محمد را صادر میکنی و به سفک دم آن مظلوم عالم دست می آلابی." ملا محمد عصبانی شد و فتوای قتل او را هم امضاء کرد.

علما و اولیای دولت که از نفوذ و گسترش دیانت بابی هراسان شده بودند، ایشان را به قلعه چهریق در جبال آذربایجان تبعید نمودند تا شاید بُعد مسافت و نیز تبعید در میان مردم سنی مذهب آن منطقه از گسترش امر بابی جلوگیری کند ولی این ترفند نیز اثری نداشت تا اینکه سرانجام بنا به دستور شخص شاه و صدراعظم وقت، امیر کبیر و فتوای بزرگترین علمای آذربایجان، حکم قتل ایشان صادر شد. برای اجرای حکم، ایشان را به تبریز منتقل کردند و در روز ۲۸ شعبان ۱۲۶۶ هجری قمری (۹ جولای ۱۸۵۰ میلادی) پس از شش سال از آغاز اعلام رسالت ایشان، دستور به تیر باران حضرت باب را صادر کردند. ابتدا، سام خان ارمنی، سرتیپ فوج آرامنه را مأمور اجرای حکم تیرباران حضرت باب نمودند. سام خان در ملاقاتی که پیش از اجرای حکم با حضرت باب داشت، ابراز داشت که او یک مسیحی است و هیچ دشمنی با اولاد حضرت رسول ندارد و نمی خواهد که دستش به خون سید باب، آلوده شود. حضرت باب به او اطمینان دادند که اگر نیت قلبی او خیر باشد، خداوند آن را برآورده خواهد کرد. صبح روز بعد، هزاران نفر از مردم شهر تبریز و اطراف آن در میدان سربازخانه تبریز، محل اعدام آن حضرت جمع شده و منتظر اجرای حکم بودند. صبح آن روز حضرت باب با جناب سید حسین کاتب به نجوا مشغول بیانات بودند که فزاشباشی آمد دست آقا سید حسین را کشیده، به دست یک فزاش داده گفت: امروز روز نجوی نیست. حضرت باب فرمودند: "تا من این صحبت ها را که با او می داشتم تمام نکنم، اگر جمیع عالم با تیر و شمشیر بر من حمله نمایند، موئی از سر من کم نخواهد شد." فزاشباشی متحیر شده جوابی نداد پس امر نمود آقا سید حسین به دنبال او برود.

مأموران دولتی حضرت باب را به نزد علمای طراز اول تبریز بردند و آنها فتوای قتل ایشان را صادر کردند. سام خان، حکم کرد که در پیش همان حجره که جناب آقا سید حسین "کاتب وحی" محبوس بودند، نردبام نهادند و بر پایه ای که ما بین دو حجره بود میخ آهنی کوبیدند و دو ریسمان به آن میخ بستند که با یکی طلعت اعلی را و با دیگری حضرت میرزا محمد علی (ملقب به "انیس" یکی از مؤمنین مخلص حضرت باب بود قصد فدا شدن در راه مولایش را داشت و داوطلبانه به میدان شهادت دوید) را ببایزند. میرزا محمد علی از آنها استدعا نمود: "مرا رو به ایشان ببندید تا هدف بلایای ایشان شوم". چنان او را بستند که سرش بر سینه مبارک واقع شد و بعد از آن، سه صف سرباز ایستادند هر صف دویست و پنجاه نفر بصف اول حکم شلیک دادند شلیک کرده نشستند و بلافاصله صف ثانی مأمور به شلیک شدند آنها هم شلیک نموده نشستند صف سوم بدون فاصله شلیک نمودند و از دود باروت روز روشن نیمه روز مثل نیمه شب تاریک شد و به قدر ده هزار نفر در پشت بام سربازخانه و بام هایی که مشرف به سربازخانه بود، ایستاده تماشا می کردند. چون دود فرو نشست، میرزا محمد علی انیس را دیدند ایستاده و اصلاً اثری از جراحت در بدنشان نیست حتی قبای سفید تازه ای که پوشیده بودند غباری بر آن ننشسته بود - تیرها تنها ریسمان ها را پاره کرده بود- ولی حضرت باب را غائب دیدند و همه مردم فریاد زدند که "سید باب غائب شد". چون تفحص نمودند ایشان را در حجره ای که آقا سید حسین کاتب، محبوس بود یافتند و همان فزاشباشی دید که در کمال اطمینان و آرام نشسته اند و با آقا سید حسین صحبت می دارند. به فزاشباشی فرمودند: "من صحبت خود را تمام نمودم حال هر چه می خواهید بکنید که به مقصود خواهید رسید." فزاشباشی از همانجا عازم خانه خود شد و از آن شغل استعفا داد. سام خان نیز این واقعه را دلیلی بر اجابت دعای خود دانست و میدان را با سربازان خود ترک کرد و حاضر به تکرار تیراندازی نشد. پس از مدتی آقا جان بیک، سرتیپ فوج خمسه، داوطلب اجرای حکم شد و فوج ۷۵۰ نفره خود را در سه صف آراست. در این هنگام حضرت باب خطاب به مردمی که شاهد این واقعه بودند با صدای بلند فرمودند: "ای مردم اگر مرا می شناختید، مثل این جوان (اشاره به جناب انیس)، که اجل از شماست در این سبیل، قربان می شدید. من قائم موعود شما هستم. به زودی روزی خواهد رسید که مرا بشناسید ولی در آن روز من دیگر با شما نیستم".

سربازان فوج خسته، با دستور آتش، حضرت باب و جناب انیس را تیرباران کردند. شدت ضربات گلوله ها به ترتیبی بود که هر دو جسد با هم ممزوج شده بودند و تنها صورت آن دو نفس مقدس سالم باقی مانده بود. پس از اجرای حکم، جسد آن دو بزرگوار را به خندق نزدیک محل اعدام افکنده بودند که برخی از بابیان شبانه و به طور پنهانی، موفق شدند جسد ها را از آن نقطه خارج کنند و پس از قریب به شست سال، مراقبت و انتقال از جایی به جای دیگر، رَمس مطهر حضرت باب و جناب انیس به آرامگاه ابدی خود در کوه گرمل واقع در شهر حیفا منتقل شد. این آرامگاه در میان بهائیان به "مقام اعلی" معروف شده است .

کتاب حضرت رب اعلی، به قلم حسن موقر بالیوزی

۱۷- زیارتنامه

التَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءِ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ الْبِقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَافْتِدَاؤُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبْرِيَاؤُهُ، وَبِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْعَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَتِكَ مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ، وَبُدِّئَتْ الْمُمَكِّنَاتُ وَبُعِثَتْ الظُّهُورَاتُ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَ بَوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهُ الْمَقْصُودِ وَ بِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمُمَكِّنَاتِ وَ صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ، وَ مَنْ فَازَ بِإِقْبَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِإِقْبَاءِ اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَ بِآيَاتِكَ وَ خَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَ شَرَّفَ بِإِقْبَائِكَ وَ بَلَغَ بِرِضَائِكَ وَ طَافَ فِي حَوْلِكَ وَ حَضَرَ تِلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَ كَفَرَ بِآيَاتِكَ وَ جَاوَدَ بِسُلْطَانِكَ وَ حَارَبَ بِنَفْسِكَ وَ اسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَ جَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَ فَرَّ مِنْ حُكُومَتِكَ وَ اقْتَدَارِكَ وَ كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَاحِ الْقُدْسِ مِنْ إِصْبَعِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا. فَيَا إِلَهِي وَ مَحْبُوبِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَ عِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الْأَطَافِكَ لِتَجِدَّ بِنِي عَنْ نَفْسِي وَ عَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ قُرْبِكَ وَ لِإِقْبَائِكَ وَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُفْتَدِرُ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ وَ إِنَّكَ كُنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ تَنَاءِ اللَّهِ وَ ذِكْرُهُ وَ بَهَاءِ اللَّهِ وَ نُورُهُ أَشْهَدُ بِأَنَّ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَطْلُومًا شَبَهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي عَمْرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَ الْأَغْلَالِ وَ مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سُيُوفِ الْأَعْدَاءِ وَ مَعَ كُلِّ ذَلِكَ أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوحِي لِضَرْكِ الْفِدَاءِ وَ نَفْسِي لِتِلَايِكَ الْفِدَاءِ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وُجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَ اتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ الشُّبْحَاتِ الَّتِي حَالَتْ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ خَلْقِكَ وَ يَزُرُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُفْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَ أَوْرَاقِهَا وَ أَغْصَانِهَا وَ أَفْئَانِهَا وَ أَصُولِهَا وَ فُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ صِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَ جُنُودِ الطَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُفْتَدِرُ الْقَدِيرُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَ إِمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْعَفُورُ الْكَرِيمُ.